

درس پانصد و نوزدهم

تفاوت حالات انسان

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه قبل عرض شد [که] کیفیت حضور صورت علمیه در نزد نفس مجرد به نحوی که احتیاجی به وساطت و سائل ظاهریه نداشته باشد، به اشراف و رؤیت بر مثال پدیده و حادثه مادی است که برای رائی در عالم مثال پیدا می شود. این مسئله همان حقیقت خارجیه ای است که فرد مواجه با آن پدیده و حادثه، در عالم ماده و ظاهر بدون هیچ گونه تفاوت و اختلاف اشراف بر آن حادثه دارد به نحوی که ممکن است فرض کنید در مقام شهادت، اگر شهادت دادن برای این فرد نسبت به مورد قتل [که] اتفاق افتاده، جایز باشد و این شخص به عینه آن مورد را دیده است، این [شخص] می تواند شهادت دهد، دقیقاً مانند آن فردی که در هنگام این اتفاق و حادثه قتل در آن مکان حضور داشته [است] و خودش به رای العین آن حادثه را دیده [است]، هیچ تفاوتی نمی کند. دیدن دیدن است، بین دیدن از بعید و دیدن از ظاهر چه فرقی می کند! اگر کشف حقیقت علمیه به عینه - با این شرط - همان طور برای آن شخص رائی در آن مکان باشد، برای این [شخص] هم باشد لذا در این صورت دیگر این [شخص] خودش **أحدٌ مِنَ الشهود** می شود، دیگر در منزلش نشسته [است] ولی شهادت می دهد که در فلان جا قتل اتفاق افتاد، در آنجا سرقت اتفاق افتاد، در آنجا چه و چه.

این مسئله به این نحو است مگر اینکه ما بگوییم که حالا در [بحث] شهادت، باید مسائل ظاهر و امثال ذلک هم رعایت شود که آن یک مطلب دیگری است ولی از نقطه نظر نفس واقع یکی است و در این صورت برای شخص رائی در اینجا دیگر هیچ تفاوتی معنا ندارد. اگر ما این معنا را خوب متوجه شویم و حقیقتش را دریابیم یعنی خیال می کنم به این [نحو] واضحی که برای رفقا ترسیم کردم، دیگر مورد شک و شبهه ای باقی نماند که به هیچ وجه من الوجوه، بین این رائی و آن رائی در تلقی آن صورت علمیه هیچ اختلافی به اندازه ذره مثقالی دیگر وجود ندارد. اگر این طور باشد، حالا ما سراغ اختلاف زمانی می رویم. من باب مثال در هفته پیش یا در ماه پیش حادثه ای اتفاق افتاده است. الآن یک فرد از آن حادثه ای که در یک ماه پیش اتفاق افتاده است اطلاع پیدا می کند. خب آن حادثه کجاست؟ حادثه ای یک ماه پیش اتفاق افتاده، قتل در یک نقطه از شهر اتفاق افتاده است و من هم در آن موقع مطلع نبودم. آن شخص رائی و عارف و عالم به آن واقعه در آن موقع مطلع نبوده، خب مطلع نبوده است دیگر. یک وقت آن قضیه و واقعه را عکس برداری و صورت برداری می کنند

و بعد از یک ماه آن حادثه را به انسان نشان می‌دهند. آن ادراک و احساسی که انسان در موقع رؤیت تصویر نسبت به آن واقعه بدون مونتاژ و بدون ترکیب دارد چه احساسی است؟ و این را هم می‌داند تصویر هم تصویر واقعی است و ساختگی نیست مثل امروزه که درست می‌کنند، مونتاژ می‌کنند و یک سر را برمی‌دارند روی بدن می‌گذارند و یک دم هم برای آن می‌گذارند و از این کارها، نه، این طور نیست.

احساس او احساس وقوع چنین مطلبی است. احساس عکس ندارد بلکه احساس وقوع دارد ولی همراه با این احساس وقوع یک حالت بُعد و انعزال بین خودش و این واقعه هم احساس می‌کند. می‌بیند قضیه‌ای اتفاق افتاده است، آن «ده» در اتفاق افتاده، همان حالت بُعدی است که انسان بین خود و بین [این واقعه می‌کند]، در عین اینکه می‌داند این واقعه هست ولی حضور و احساسش نسبت به این حادثه یک احساس نزدیک نیست بلکه احساس بعید است که قضیه‌ای در یک ماه پیش اتفاق افتاده است و این هم فیلم [آن است] اما اگر به او بگویند که تو شهادت می‌دهی بر اینکه این قضیه اتفاق افتاده است؟! می‌گوید: من که نبودم. [باینکه] دیده است! می‌گوید که این حتماً اتفاق افتاده است اما می‌گویند که خودت بیا و شهادت بده که خودت این را دیدی. می‌گوید که من نبودم، من فیلمش را دیدم. اینکه می‌گوید که من نبودم و فیلمش را دیدم، من خودم در آن قضیه نبودم یک ماه بعد مطلع شدم، خودم در آن واقعه نبودم و یک ماه بعد فهمیدم، خودم در آن واقعه حضور نداشتم، یک ماه بعد نسبت به آن قضیه اطلاع پیدا کردم، این [مطلب] حکایت از چه واقعیتی در نفس ما می‌کند؟ حکایت از این می‌کند که بین نفس ما و بین این واقعه یک حجابی وجود دارد. آن حجاب نمی‌گذارد که ما در آن واقعه حضور فعال داشته باشیم! به اصطلاح امروزی‌ها می‌گویند: «حضور فعال در صحنه!» حضور فعال داشتن در صحنه برای ما نیست چون ما یک ماه فاصله گرفتیم، یک ماه از آن حادثه فاصله داریم، «حضور» وجود ندارد، «اطلاع» وجود دارد، «علم» وجود دارد ولی «حضور» وجود ندارد.

چشمیدن واقعه برای ما همان طوری که الآن آن واقعه را با وجودمان می‌چشمیم و احساس می‌کنیم، این مسئله برای ما آن طور نیست، چرا؟ چون نفس ما با آن قضیه فاصله گرفته است در حالی که آن واقعه گذشته است و واقعه‌ای که گذشته است مشمول مرور زمان شده است مانند واقعه‌ای که اتفاق نیفتاده است؛ یعنی در دیدگاه ما بین واقعه‌ای که اتفاق نیفتاده است و واقعه‌ای که اتفاق افتاده است و ما مطلع نبودیم مسئله یکسان است؛ هر دو از نقطه نظر احساس وجودی دو امر عدمی است. اگر خودمان در این واقعه حضور داشتیم یک احساس دیگری نسبت به این مسئله داشتیم. همان طور که شما ساعت پنج در اینجا بودید، [مثلاً] الآن ساعت شش و سی دقیقه است، شما که ساعت پنج در این اطاق و این مدرس بودید الآن حضور خود و ادراک علمی خود را نسبت به این مسئله در وجود خودتان احساس می‌کنید گرچه از آن ساعت پنج الآن یک ساعت و نیم گذشته است ولی الآن آن ادراک را در وجودتان احساس می‌کنید و می‌گویید: آقا من اینجا بودم، من هم اینجا

می دیدم که چه کسی بود، فلان رفیق، فلان شخص، همه اینها اینجا بودند اما من که نبودم من نمی توانم [شهادت دهم] گرچه من می دانم در ساعت پنج آن افراد و رفقا و دوستان اینجا بودند اما من که نبودم.

من اطلاع دارم حتی وقتی که آمدم می گویم که این فیلم را بگذارید تا ببینیم از ساعت پنج تا به حال چه کسانی بودند و چه کسانی نبودند، چه کسی کجا نشسته بود و چه کسی نشسته بود! برای من از آن ساعت پنج تا آن ساعتی که ما آمدیم - نمی دانم پنج و سی دقیقه بود، پنج و بیست دقیقه بود، نیم ساعت - تصویر رفقا و دوستانی که در این مدرس هستند را می گذارند، من اطلاع پیدا می کنم و هیچ چیزی هم غایب نیست، دقیقاً اطلاع پیدا می کنم که فرض کنید آقای شیخ ... در اینجا نشسته بود، آقای شیخ ... در اینجا نشسته بود، آقای ... در آنجا نشسته بود، یکی یکی افرادی را که سر جاهایشان نشسته اند بدون سر سوزنی اختلاف دقیقاً می بینم ولی آیا حضور خودم را هم در آنجا احساس می کنم؟ نه، احساس ندارم. چرا احساس ندارم؟! چون من آن واقعه و آن حادثه را به صورت علمی عینی ادراک نکردم و عکسش را دیدم و تصویرش را دیدم ولی نفس آن واقعه در وجود من نقش نبسته است. نفس آن واقعه در وجود من تصویر نشده است و فقط یک صورتی در [من هست].

بله، اطلاعی پیدا می کنم، اطلاع من هم دقیق است. عیناً مانند اطلاعی که خود افرادی که در مدرس حاضر هستند نسبت به واقعه دارند [من هم اطلاع دارم] و هیچ فرقی ندارد. فقط یک فرق دارد و آن فرقی بین حقیقت و مجاز است. بین واقعیت و غیر واقعیت است. بین احساس و عدم احساس است؛ احساس وجدانی در حضور و عدم احساس است ولی از نقطه نظر صورت علمیه فرق نمی کند یعنی این طور نیست که فرض کنید افرادی که در اینجا نشسته اند آقای کذا را در اینجا دیده اند اما تصویری را که من دیده ام یک شخص دیگری است، نه این طور نیست بلکه همان است، شکلش همان است، قیافه اش همان است، همه خصوصیاتش همان است. من که بعد از نیم ساعت می آیم و آن فردی که قبلاً در نیم ساعت در اینجا هست و هردو یک مطلب را بدون سر سوزنی اختلاف احساس کردیم ولی آن فرق بین من و بین آن افرادی که در مدرس هستند چیست؟ شما الان این مسئله را در وجود خودتان احساس می کنید. آن [فرق] عبارت است از ادراک نفس واقعیت در نفس و در ذهن که انسان با آن واقعیت اتحاد پیدا کرد؛ اتحاد علمی پیدا کرد ولی برای کسی که نیم ساعت بعد می آید و از آن واقعه اطلاع [پیدا می کند] آن اتحاد علمی نمی آید، معرفت پیدا می شود، علم پیدا می شود، به تمام جزئیات و خصوصیات آن مدرس و محفل اطلاع پیدا می شود ولی آن احساس عینیت و آن احساس واقعیت برای افراد که بعد می آیند نیست لذا می گویند که عکس نشان می دهد که تو این [کار را] کردی، نه اینکه من خودم دیدم. تصویر می گوید که تو این کار را کردی ولی اگر فرض کنید شخصی در آنجا باشد و خودش حضور داشته باشد، آن یکی بگوید که من این کار را نکردم، می گوید که تو نکردی؟! آقا من

پیش تو نشسته بودم حالا انکار می کنی؟ من کنارت بودم حالا می گویی که نگفتم؟ من کنارت نشسته بودم حالا می گویی که آن کار را نکردی؟ اینکه می گوید: من کنارت نشسته بودم و تو می گویی که نکردی، با آن شخصی که می گوید: عکس هست، آن فرق چیست؟ فرق بین عینیت و عدم عینیت است. این [شخص] عینیت دارد و او ندارد. آن احساس وحدت و اقتران واقعی و حقیقی که باید موجب انعکاس حقیقت علمیه در نفس باشد به واسطه حضور آن واقعه، حضور آن پدیده، حضور آن حادثه، آن احساس نیست.

تلمیذ: هر دو معلوم بالعرض است.

استاد: معلوم بالعرض نیستند. علم در هر صورت معلوم بالذات است متنها آن معلوم بالذاتش یک واسطه خورده است و واسطه اش همان صورتی است که بعد نشان می دهد، در اولی واسطه نخورده است و خود نفس آن معلوم بالذاتی که در ذهن هست بدون واسطه حاکی از معلوم بالعرض خارجی است. هیچ واسطه هم ندارد اما در صورت فیلم یک واسطه خورده است. این فیلم یک معلوم بالعرض در خودش درست کرده است و آن معلوم بالعرض را به من منتقل کرده است، حالا که در سینه من قرار گرفت معلوم بالذات شد. این واسطه ای که در اینجا خورده کار را خراب کرده [است]، آن حالت واقعیت و عینیت را این یک واسطه از بین برده است.

فرق می کند [بین اینکه] من فیلم بینم یا خودم حضور داشته باشم، چرا؟ چون وقتی که من فیلم می بینم با یک واسطه آن قضیه را مشاهده می کنم. شما که در این مدرس هستید بدون واسطه می بینید. پس یک احساس عینیتی در نفس شما هست [که در دیدن فیلم نیست] یعنی می خواهیم بگویم که دوباره آن معلوم بالذات هم تفاوت می کند. ایشان [تلمیذ] به این مسئله خوب اشاره کردند؛ یعنی دوباره آن معلوم بالذات ما با آن معلوم بالذات کسی که از ساعت پنج در مدرس هست فرق می کند. صورت یکی است، جزئیات علمیه یکی است و بدون تفاوت است. این طور نیست که یکی سفید باشد و آن شخصی که بعد از نیم ساعت هست حالا قرمز شود، نه! همان فیلمی را که از آن اول گذاشتند، این [شخص هم] همان را سفید می بیند. این طور نیست که عمامه اول سفید است اما وقتی که فیلمش را برای من نیم ساعت بعد [پخش کنند] این عمامه سیاه می شود! نیم ساعت گذشته است دیگر! همان است، اگر عمامه سفید است دوباره تا آخر سفید است، سیاه است تا آخر هم سیاه است و همین طور سایر خصوصیات هیچ تفاوتی نمی کند.

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَىٰ هِمِّمٍ ۖ أَلَّا سَبَّتَهُمْ ۖ وَأَيَّ دِيهِمْ ۖ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ اگر روز قیامت زبان بیاید و شهادت بدهد که من در این دنیا چه کردم، آدم چه کار می کند؟! باید خیلی مواظب زبانش باشد. اگر در روز قیامت ید بیاید و بگوید که من چه کردم، و هَلَمْ جَرَأٌ...، اگر در روز قیامت همه اجزاء بیایند

۱. سوره (۲۴) نور آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۳:

«روزی است که گواهی می دهند بر علیه آنها زبان های آنها و دست ها و پا های آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده اند.»

شهادت بدهند که ما گاهی خطا و اشتباهی [از ما] سر می‌زد، گاهی شیطان گولمان می‌زد، خلاصه از این مسائل، اگر بیایند آن وقت دیگر در این صورت... خیلی روز خوبی است! خیلی! یکی یکی اجزا می‌گویند که آقا اجازه هست ما بگوییم که این شخص چه کار کرده است؟! آنجا آن وقت معلوم می‌شود صورت عینیه‌ای که ما امروز در روز چهارشنبه بحثش را می‌خوانیم، روز قیامت خدمت همه می‌رسیم؛ آنجا کاملاً این مسئله را ادراک می‌کنیم که چطور بحقیقت آن واقعه و پدیده در روز قیامت انکشاف پیدا می‌کند و به حقیقت عینیه خودش - نه به علمیه - می‌آید و نشان می‌دهد. دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که خدایا مونتاژ کردی! خدایا فیلم برداشتی! قبول ندارم، ملائکه دست کاری کردند، پرونده ما را چه کار کردند و فیلم درست کردند. خدا قشنگ آن واقعه و آن حقیقت عینیه علمیه ذاتیه را که نفس حضور انسان در آن فعل تحقق دارد را نشان می‌دهد.

از اینجا به بعد دیگر مطلب می‌خواهد دقیق شود! به آن شخصی که حضور ندارد کاری نداریم. به من که بعد از ساعت پنج در ساعت پنج و سی دقیقه به این مدرس آمدم کاری نداریم ولی در خصوص آن رفقا و دوستانی که در ساعت پنج در این مدرس بودند و در کنار هم بودند و باهم صحبت می‌کردند، آن احساسی که این فرد نسبت به امر گذشته دارد آیا یک احساسی عینی است یا نه؟ احساس احساس عینی است باینکه او از بین رفته است و دیگر الان از دیدگاه ما مخفی است. به هیچ وجه من الوجوه دیگر این واقعه صورت عینی به خود نمی‌گیرد. چرا؟ چون این واقعه، واقعه‌ای مضمول زمان است. در تحقق این واقعه زمان دخالت دارد چون تدریجی الحصول است. در عین اینکه این واقعه تدریجی الحصول است و الان از بین رفته است ولی شمایی که در ساعت پنج در این مدرس بودید به همان کیفیت و به همان حقیقت، واقعه معدومه - حالا به اصطلاح معدومه می‌گوییم در واقع که در بحث فلسفی معدوم نیست - آن واقعه‌ای که از بین رفته است و دیگر به او دسترسی ندارید، به همان کیفیتی در وجود خودتان احساس می‌کنید که الان فرض کنید در این ساعت این واقعه را بدون کمترین فرقی احساس می‌کنید. همان را الان احساس می‌کنید باینکه الان یک ساعت و سی دقیقه از آن واقعه گذشته است، الان ما در ساعت شش و سی دقیقه یا یک ربع به هفت صحبت می‌کنیم. دو ساعت و ربع کم از آن قضیه گذشته است، باید یک ثانیه که می‌گذرد به طور کلی نسیاً نسیاً شود در حالی که احساس شما نسبت به آن حقیقت علمیه در ساعت پنج به بعد **إلی زماننا هذا**، کاملاً مانند احساس شما نسبت به آن حقیقت علمیه فعلیه است، هیچ تفاوتی می‌کند یا نه؟ فقط چیزی که هست این است که این زمان را داریم، این زمان را احساس می‌کنیم اما آن نفس حقیقت علمیه تغییر نمی‌کند، چرا تغییر نمی‌کند؟ زود جواب دهید! چون آن حقیقت علمیه با شما اتحاد پیدا کرده است، خودتان حضور داشتید، آیا می‌توانید آن حقیقت علمیه را از خودتان نفی کنید؟! نمی‌توانید! چون نمی‌توانید نفی کنید لذا می‌گویند که در دادگاه هم شهادت بده چون حضور داشتی. قاضی که این حرف‌ها را نمی‌فهمد، فقط می‌گوید که شهادت بده، اگر به او بگویند که چرا؟

چرا وقتی فیلم می‌بینی شهادت قبول نمی‌کنی اما وقتی که شخص باشد [شهادت را قبول می‌کنی]؟ خودش که این [مطلب] اتحاد علمی و عینی را نمی‌فهمد برای اینکه این حرف‌ها سرش نمی‌شود، او فقط منتظر است که سر ماه حقوقش را بگیرد! آن به خاطر این است که این معنای ارتکازی در ذهن را می‌فهمد. همه می‌فهمند حتی بچه‌ها هم می‌فهمند که بین انسان و حوادثی که در آن حوادث حضور داشته است اتحادی هست و اگر شیئی با انسان [یا] انسان با یک پدیده علمی اتحاد برقرار کند، دیگر آن اتحاد ثبت هست و دیگر از بین نمی‌رود و جدا نمی‌شود.

صد سال هم بگذرد دیگر شما نمی‌توانید از خودتان جدا کنید. همان‌طور شما این حقایق را در وجودتان احساس می‌کنید مثل اینکه الآن این وقایعی را که نسبت به آن اشراف دارید را می‌فهمید، بدون کمترین اختلافی به اندازه سر سوزن. این معنا را احساس می‌کنید. بنابراین برای رائی فرق نمی‌کند اتحاد با آن حادثه چه در زمان فعلی باشد و چه در زمان گذشته و معدوم باشد، هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارد باینکه آن حادثه معدوم شده است. اینکه بین خودش و آن حادثه [اتحاد می‌بیند] و همیشه آن حادثه را در یاد خودش زنده نگه می‌دارد، علتش چیست؟ فوراً بگویید! اتحاد با آن حادثه است. وقتی که با آن حادثه به واسطه حضور اتحاد پیدا کرد، دیگر این قضیه و واقعه و حادثه در نفس او مندرک شده است و متحد شده است و یکی شده است و وحدت پیدا شده است و چیزی که وحدت پیدا کند قابل دو شدن نیست! دیگر جدا نمی‌شود که دو شود، نه! یکی است! الآن شما می‌توانید خودتان را از آن صورت علمیه‌ای که همین الآن برای شما نقش می‌بندد جدا کنید؟ نه، چون وحدت پیدا کردید، نمی‌توانید. اصلاً به دست شما نیست، در اختیار شما نیست که آن حقیقت علمیه ذهنیه معلوم بالذاتی که الآن به واسطه اشراف شما در این زمان به خصوص بر این پدیده خارجیه پیدا شده است را از خودتان جدا کنید، مگر انسان می‌تواند خودش را از صورت علمیه ذاتیه جدا کند؟ انسان نمی‌تواند جدا کند؛ یعنی چه جدا کند؟! یعنی یک دفعه برای او حالت نسیان پیدا شود و اصلاً هیچ نفهمد؟! این‌طور که نمی‌شود. شما می‌توانید دستتان را در گوش خود کنید و آنچه را که من می‌گویم نشنوید، این را می‌توانید ولی وقتی که گوشتان باز است و صحبت من وارد آذان شما شد دیگر نمی‌توانید خود را از این جدا کنید، دیگر نمی‌شود. تا وقتی که انسان چیزی نگفته باشد می‌تواند بگوید که نگفتم اما وقتی که چیزی را گفت، دیگر نمی‌تواند بگوید که من نگفتم، چرا؟ چون او با آن فعل اتحاد برقرار کرده است.

بنابراین به واسطه اتحادی که بین انسان و حقایق - ولو حقایق ماضی باشد - پیدا کرده است، نفس همان اتحادی است که با حقایق فعلیه انسان پیدا می‌کند، چرا؟ چون وجود او با آن حقیقت علمیه‌ای که قبلاً تحقق پیدا کرده است متحد شده است. حالا از اینجا می‌خواهیم سراغ بعد برویم. اینجا محل حرکت ماست. این چیزی را که قبل گفتیم روشن شد؟ کاملاً مانند فعلی است و از اینجا می‌خواهیم سراغ بعد برویم.

اگر همین فعلی که - فرض کنید - یک ماه گذشته [انجام شده است و] برای شما فیلم و تصویرش را می‌گذارند، احساسی که شما نسبت به این دارید چه احساسی است؟ یک احساس عالمیت است که به این علم دارید در عین یک نوع دوئیت و بینویت بین خودتان و آن فعل. شما که نبودید فقط اطلاع دارید. حالا اگر فرض کنید نفس همین حادثه‌ای که یک ماه قبل اتفاق می‌افتد یک ماه بعد اتفاق می‌افتد و فیلمش را که یک ماه بعد می‌خواهد اتفاق بیفتد برای شما بگذارند، چه فرقی می‌کند؟ هیچ، هیچ تفاوتی ندارد. شما با این فیلمی که الان برای شما می‌گذارند قضیه‌ای عیناً در یک هفته دیگر می‌خواهد اتفاق بیفتد مثلاً یک قتل می‌خواهد اتفاق بیفتند و کاملاً عین همان صورتی که در یک هفته قبل اتفاق افتاده است را می‌خواهند عیناً در هفته بعد اجرا کنند و در این مسئله ما شکی نداریم، فیلمی تهیه می‌کنند که شخصی را می‌آورند فرض کنید که قاتلی بوده است، شخص اعدامی بوده است و می‌خواهند اعدامش کنند، این شخص را می‌آورند و بعد با این خصوصیات، یک فرد معین دارای خصوصیات معین، همان فردی که می‌خواهد هفته دیگر این عمل را انجام دهد الان به صورت نمایشی آن عمل را انجام می‌دهد و از او فیلم می‌گیرند فقط تنها چیزی که هست این است که او را نمی‌زند، آن زدنش را برای هفته بعد می‌گذارد، تمام خصوصیات هست. به شما می‌گویند که آقا ما یک هفته دیگر یک شخص اعدامی و قاتلی را که باید اعدام شود، اعدام می‌کنیم عیناً به همان کیفیتی که شما در این فیلم دیدید و شما در این شک ندارید که این قضیه انجام خواهد شد و می‌دانید بدون سر سوزنی اختلاف به عینه انجام خواهد شد.

شما تا این را دیدید، می‌گویید که ای دادبیداد! طرف رفت! نگفتم که دنبال او هستند، کار طرف تمام شد، هنوز او را نکشتند ولی کارش تمام شد، چرا؟ چون می‌دانید دیگر ردخور ندارد فقط تنها چیزی که برای شما هست فقط منتظرش هستید در اینکه این مسئله انجام خواهد شد شکی ندارید، در اینکه به این صورت انجام خواهد شد شکی ندارید، هم این واقعه در هفته دیگر انجام خواهد شد و هم به این صورت و کیفیت انجام خواهد شد، در هر دو اینها شک ندارید، فقط تنها چیزی که برای شما هست این است که انتظار دارید، می‌دانید انجام نشده است، صورت علمیه را دارید که قطعاً این صورت علمیه در خارج تحقق پیدا خواهد کرد و از حالا یا خوشحال می‌شوید که یک آدم جانی به قتل رسیده است یا اینکه اگر از بستگان و امثالهم است ناراحت می‌شوید، علی‌کلّ حال می‌دانید این مسئله هست و در خود صورت علمیه شک ندارید که صورت علمیه واقع خواهد شد ولی در وقوع و عدم وقوع در حال انتظار هستید. دقت کنید فقط همین! مسئله است و چیزی غیر از این نیست.

تفاوت علم و ادراک در خواب و فیلم دیدن

حالا اگر نفس همین قضیه را شما در خواب دیدید، اینکه دیگر فیلم نیست، آنچه را که شما در خواب می بینید که هفته دیگر این مسئله انجام خواهد شد و این مسئله را می بینید، وقتی که در خواب به چنین مطلبی می رسید از خواب که بلند می شوید آیا حالت شما با حالت دیدن این فیلم یکی است یا تفاوت می کند؟ می بینید فرق کرده است. از خواب که بلند می شوید اگر از قوم و خویش باشد دیگر به سر خودتان می زنید یا از خوشحالی بالا می پرید و می گوئید که الحمدلله یک فرد خاطی و جانی و قاتل اعدام شد و به جزای خودش رسید. آن حالتی که بعد از خواب نشستاید و آن خواب را دیدید و می دانید آن رؤیا صادق است و در این مسئله هم شکی ندارید، یک پله از این حالتی که با فیلم دیدید می بینید به وجدان و تحقق آن صورت علمیه نزدیک است. حال شما وقتی که در خواب دیدید با حال شما وقتی که بیدار شدید فرق می کند، وقتی که در خواب دیدید حال شما حال انتظار نبوده است بلکه در واقعیت بوده است اما وقتی بیدار می شوید این حال برای شما پیدا می شود پس حال شما بعد از بیدار شدن با حال شما در خواب فرق می کند؛ یک پله نزدیک تر شد!

حال شما در وقتی که فیلم را می بینید یک حال انتظار برای انجام این [قتل] می شود با اینکه در دلتان می گوئید که شاید یک بدائی پیدا شود و طوری بشود. حالتی را که خواب می بینید و از خواب بلند می شوید [با خود] می گوئید که آن چیزی را که من در فیلم دیدم الآن احساس دیگری با آن دارم. من دیشب در خواب چنین قضیه ای را دیدم کمی هراس [برای شما پیدا می شود]، این هراس برداشتن برای این است که یک پله به آن واقعیت و حقیقت مسئله نزدیک شدید اما حال خودتان را با آن وقتی که خواب می بینید مقایسه کنید؛ یعنی چه؟ یعنی صورت برزخی می بینید، آیا آن حالتان با این یکی است یا نه؟ آن نفس واقعیت است و شما در خواب در نفس واقعیت صورت خارجی قرار دارید لذا در آنجا آن حقیقت علمیه و عینیه بحقیقت در خواب برای شما مجسم است.

امام علیه السلام که الآن دارد اخبار می کند از قتلی که یک هفته بعد اتفاق می افتد، کدام یک از این سه قسم را دارد؟ آیا فقط فیلمی به او نشان دادند؟ آیا مانند کسی است که خوابی دیده است و حالا از خواب بلند شده و منتظر است؟ می بیند چیزی هست، [می گوید که] من یک چیزی دیدم منتها در خواب و در یک عالم دیگر - حالا یا مکاشفه یا... دیدم. در یک وضعیت دیگر دیدم. یا مانند کسی است که الآن خواب می بیند یعنی آن احساس و آن وجدانیت و شهود فردی که رائی در منام است، همان حال برای امام علیه السلام است که خودش در آن حقیقت و واقعیت هست؟ وقتی از امام سؤال کنیم، می گوید: نه، اصلاً من الآن در این واقعه قرار دارم، یک هفته بعد انجام می شود ولی من الآن در آن واقعه قرار دارم، این [قضیه] چطور می شود؟ وقتی

از امام سؤال کنید نمی گوید که یک هفته بعد اتفاق خواهد افتاد و حالا ببینیم می شود یا نه، یا لولا البداء می شود [بلکه] می گوید که من الآن این قضیه را می بینم و احساس می کنم، شما الآن مرا نمی بینید؟ من هم الآن این قضیه را می بینم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه و مسجد تشریف داشتند، افراد در جنگ موته رفته بودند، [جنگ] موته ای که قضایای جعفر [طیار رخ داد]، هر کسی در آنجا از اسب به زمین می افتاد پیغمبر مثل رادار [قضیه را بیان می فرمودند مثلاً] الآن جعفر به زمین افتاد، علم را دیگری برداشت، آن شخص افتاد عبدالله بن رواحه برداشت و...^۱ این طور نیست که پیغمبر بگوید که الآن جبرائیل می گوید که او از اسب افتاد! نه! می گوید: الآن می بینم که جعفر افتاد! یعنی چه؟ یعنی من الآن در آن معرکه حضور دارم. این احساس رسول خدا در قضیه ای که نیست - اختلاف دارد - نفس همان ادراکی است که بعداً می خواهد اتفاق بیفتد. هیچ فرقی نمی کند یعنی در ادراک دیگر فرقی نمی کند؛ یعنی اگر از پیغمبر پرسند جنگی که هفته یا ماه دیگر - نه الآن - بین اینها و هوازن یا بین اینها و خیبر اتفاق می افتد ادراک شما با ادراکی که الآن از موته می گوید دوتا است؟ می فرماید: نه، یکی است. در حالی که هنوز اتفاق نیفتاده است و عدم است. چطور ادراک رسول خدا [نسبت] به امر عدمی و امر وجودی یکی شد؟ این برای چیست؟ إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: چه معیاری برای تشخیص بین مکاشفه و عالم علم وجود دارد؟ چون فرمودید: مرحوم انصاری فرمودند که آنچه در نجم الثاقب آمده است در واقع در عالم مثال بوده و در عالم علم نبود، چه معیاری وجود دارد؟

استاد: آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟! این را باید شما یک ساعت پیش اشکال می کردید، نه حالا که هیچ نایی برای [بحث وجود ندارد]! إن شاء الله این هم می آید.

تلمیذ: مثال خواب در سال گذشته با سال آینده فرقی ندارد؟

استاد: نه دیگر. احساس کسی که در خواب هست احساس کسی است که در خواب هست نه وقتی که بیدار می شود. آن احساسش در قضایایی که می بیند با آینده فرق می کند؟ نه.

تلمیذ: نه گذشته خواب می بیند که ...

استاد: احساس کسی در وقتی که خواب می بیند.

تلمیذ: امام دائماً در گذشته هم حضور دارند؟

استاد: در تمام عوالم وجود از ماسوی الله حضور دارد و خواهد داشت.

^۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۷.

تعریف عارف کامل

تلمیذ: عارف کامل چطور؟

استاد: آن [عارف] هم وقتی به آن مرتبه برسد همان ادراک برای او پیدا می‌شود. کامل! یعنی کسی که نفسش با نفس امام اتحاد پیدا کرده است و به وحدت رسیده است او هم همین‌طور است. لذا می‌فرماید:

إِنِّي وَ إِن كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صَوْرَةً *** وَلَكِنْ فِيَّ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبَوْتِي

تلمیذ: به تمام عوالم در آن واحد توجه دارند؟

استاد: نداشته باشند که فایده ندارد. در عین حضور، حضور یعنی توجه متنها یک مطلب دیگر هست که آیا آن توجه را به نفس می‌آورد یا نمی‌آورد، آن [مطلب] دیگر در اختیار خودش هست. اگر این مسئله روشن و حل شود دیگر تمام روایاتی که حکایت از علم امام می‌کند و تعارضاتی که در این روایات موجود هست، اختلافی که شده است مانند سهو النبی و امثال ذلک و مطالبی که شیخ صدوق بیان کردند [حل می‌شود]. البته که اینها خلاف و اشتباه است چون آن بندگان خدا که فلسفه نخواندند لذا اطلاع بر این مسائل ندارند. روایاتی که از امام صادق هست آن روایاتی که حکایت از علم تام و کامل امام علیه‌السلام می‌کند که هیچ چیزی از امام مخفی نیست. روایاتی که مربوط به بداء آمده است روایاتی که مربوط به اینها آمده است که گاهی اوقات در اختیار ما است، بخواهیم می‌دانیم نخواهیم [نمی‌دانیم] و... تمام این مطالب حل می‌شود.

تلمیذ: پس این حدیث که پیغمبر إن شاء الله نگفت و وحی قطع شد^۱ روایتش جعلی است؟

اختلاف حالات پیامبر

استاد: نه نه، ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ ۗ إِنَّنِي فَأَعْلَىٰ ذَٰلِكَ غَدًا﴾^۲ پس معلوم است که نگفته است دیگر.

تلمیذ: یعنی سهو کردند و توجه نداشتند؟

استاد: نه اینکه سهو نکند، حالت رسول خدا [این‌طور بود]، اینها همه حالات تربیتی است که برای انسان پیدا می‌شود.

تلمیذ: با عقل جور در نمی‌آید.

استاد: این مسئله را باید در نظر بگیریم که حالات پیغمبر در موارد مختلف، مختلف بوده است. حالات پیغمبر در ابتدای بعثت از نقطه نظر پختگی و بقاء با حالاتشان در اواخر بعثت خیلی تفاوت داشته است.

^۱ دیوان ابن‌فارض، ص ۷۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۰۲:

«و من اگرچه پسر آدم هستم از جهت صورت، ولیکن در من معنا و حقیقتی است که گواهی می‌دهد که پدر او می‌باشم!»

^۲ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۳۰.

همین طور راجع به امیرالمؤمنین. این طور نیست یک بعثت اتفاق افتاد و همه چیز دیگر تمام شد و دیگر هیچ رشدی نیست، دیگر هیچ مسئله‌ای نیست، دیگر هیچ کمالی در این قضیه نیست! همین اطوار پیغمبر و سیر پیغمبر در عالم نفوس خود همین مراتب کمالیه پیغمبر بوده است لعل اینکه پیغمبر بنا بر یک امر عادی - حالا حتماً لازم نیست که چیز باشد - که جبرائیل می‌آید و هر روز مطالبی می‌آورد، بر این مسئله رسول خدا مطلبی را بیان کرده است. حالا آیا این برای تنبیه امت است که چنین قضیه‌ای باید اتفاق بیفتد تا خدا امت را تنبیه کند که اگر این مسئله اتفاق نمی‌افتاد این آیه از کجا می‌آمد؟! چطور الان این آیه برای ما درس بود؟! ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَأْيٍ وَّ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ ٱللَّهُ﴾ اصلاً دیگر مورد نداشت.

تلمیذ: بعد از آن [قضیه] آیه نازل شد؟

استاد: بله، بعد از آن آیه آمد، چهل روز وحی قطع شد.

تلمیذ: علمشان به این آیه قبلاً بود.

استاد: کدام؟

تلمیذ: قرآن یک بار دفعتاً نازل شد، یک بار بعد به تدریج ...

استاد: اینکه قرآن دفعتاً نازل شده است چه زمانی بوده است؟ از اول بعثت یک دفعه این آیه آمده است

یا نه در مدینه این مسئله به نحو دفعی بوده است؟!

تلمیذ: اول وحی تا آخر وحی فرق دارد؟!

استاد: تفاوت دارد، بله خیلی فرق دارد. صحبت در تحقق این معانی در نفس هست، دوتاست. یک

وقتی یک معنایی در قلب می‌آید به نحوی که اگر انسان بخواهد به قلب رجوع کند که همان معنای **«إِذَا شَاوُوا**

أَن يَعْلَمُوا عُلَمُوا» است، نسبت به این مطالب می‌تواند اشراف پیدا کند ولو اینکه هنوز به صورت ظاهر نیامده

است، کاملاً مانند قرائت امیرالمؤمنین سوره مؤمنون را ﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلَّذِي ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾ که وقتی امیرالمؤمنین

خواندند هنوز بر پیغمبر نیامده بود پس معلوم می‌شود این قرآن در قلب امیرالمؤمنین بوده است، شیرخوار است

ولی قرآن در قلبش بوده است.

اما آیا این قرآن به تمام معنا در نفس امیرالمؤمنین متحقق شده است و ثابت شده است و با این معانی

بقاء پیدا کرده است یا نه؟ این حقایق بوده است و بعد در عالم بقاء باید این حقایق باهم وحدت پیدا کند. این

[مطلب] معنای مراقبه و تهذیب و سلوک می‌شود مثل این که دفتری بدهند و بگویند: تمام مطالب شما

اینجاست، حالا باید یکی یکی به اینها عمل کنی. این [شخص] می‌داند چنین مطالبی هست ولی در الان و این

لحظه با تک تک اینها اتحاد پیدا نکرده است. اگر اتحاد برقرار کند دیگر سلوک معنا ندارد، تربیت معنا ندارد. شما در احوالات امیرالمؤمنین بین جوانی و پنجاه سالگی فرقی نمی بینید؟! در نمازش فرق نمی بینید؟! چرا، همه اینها فرق داشته است. آن وقتی که تیر را از پای امیرالمؤمنین می کشیدند و نمی فهمید وقتی است که هنوز امام نشده بود! در وقتی که امام شد شاید اگر تیر را می کشیدند از درد غش می کرد و می افتاد! آیا حالات آن موقع بالاتر بوده است؟ نه، حالا بالاتر است. آن موقع در فناء بوده است و حالا در بقاء است و لازمه فناء عدم التفات است.

کیفیت حالات انسان در فناء و بقاء

حالا برای او نه، برای خیلی ها این اتفاق می افتد. بنده در این مسئله خیلی هم شواهد دارم که برای خیلی از اولیاء نفس این قضیه اتفاق افتاده است و اینها در فناء بودند ولی در بقاء یک سوزن می زدی دادشان بالا می رفت. این طور نیست که تمام مسائل [به یک نحو باشد]. حالت بقاء یعنی حالت اتحاد انسان با تمام مراتب اسماء و صفات. آن وقت در این حالت است که امر و نهی هست؛ این کار را بکن و آن کار را نکن و امثال ذلک. پیغمبر از نقطه نظر بقاء در آن موقع شاید از باب عادی که حالا فردا جبرائیل می آید و می گوید، شاید پیغمبر [به آنها] گفته است که شما صبر کنید فردا اطلاع می دهم.

علت قطع شدن وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدت چهل روز

اینکه رسول خدا گفته است که صبر کنید فردا اطلاع می دهم - البته ما در آن مقام نیستیم و صحبت کردن ما غلط است یعنی این یک مسئله حال است. ما بخواهیم راجع به این مسئله توجیه کنیم [نمی توانیم بگوییم] و این مطلب را باید امام زمان توجیه کند و او باید بگوید که این حالت در آن موقع چه بوده است - اما من به عقل ناقص خودم اگر بخواهم توجیه کنم فقط این توجیه می ماند که این جنبه بقاء حالتی برای پیغمبر بوده است که یک حالت عادی بود و این طور نیست که فرض کنید خطا و اشتباهی کرده است بلکه حالتی بوده است که براساس این حالت باید تربیتی انجام شود، آن تربیت [به نحوی بوده است که] پیغمبر واسطه بوده است که خدا گوش پیغمبر را بگیرد تا امت تنبیه شوند، از این مسائل می شد دیگر که خدا پیغمبر را خطاب می کرد تا مردم به این مسائل برسند. این هم چنین حالی بوده است که اصلاً جریانی پیش آمده است که خدا با آن جریان یک مسئله اخلاقی و توحیدی و اعتقادی را بیان کند. چرا ما مطالب را به پیغمبر نسبت دهیم و ایراد را به پیغمبر بگیریم؟ یک جریان تربیتی بوده است که خدا روی پیغمبر انجام داده است بعد هم چهل روز وحی قطع شد، این یک جریان تربیتی است نه اینکه به پیغمبر نقصی وارد بشود. پیغمبر در مقام عبودیت کسی نیست تا اینکه

چه کند یا چه نکند، شاید آن موقع خدا از یاد پیغمبر برده است. چه ایرادی دارد؟! به خدا ایراد بگیرد! چون نفس سلیم و عقل رسول الله در مقام اطاعت خودش تام است متنها این مطالب می آید تا اینکه هم برای او و هم غیر او مطالب یکی یکی روشن شود.

تلمیذ: [آیا] می شود تشبیه کرد به جریان جنگ احد، پیغمبر و امیرالمؤمنین؟ که وقتی پیغمبر نگاه کرد دید که همه رفتند و فقط امیرالمؤمنین ماند، حضرت رو کردند [به امیرالمؤمنین که] یا علی تو هم برو.^۱
استاد: بله بله.

تلمیذ: مقام عزت پیغمبر حتی علی را هم [باقی نمی گذارد]. مقام عزت پروردگار پیغمبر را هم برای مسائل تربیتی [باقی نمی گذارد].

استاد: بله، هر دو مسئله هست دیگر یا مثل امام حسین علیه السلام در شب عاشورا که به حضرت ابوالفضل هم گفتند که شما هم برو، آن [مسئله] هم همان است.^۲ متنها حلوی تن تنانی تا نخوری ندانی!^۳ با گفتن اینها درست نمی شود. اینها را باید که خودشان بیابند و به قول آقا بکشند.

تلمیذ: بنده خدایی می گفت خواب دید که در خواب حس کرده است چهل سال پیش آقای بهجت به من گفت که من بودم که به ماه می گویم: نورانی شو بعد ماه نورانی شد، حال بنده با همین زمانش کار دارم که این نشانه چیست؟

استاد: نمی دانم، حالا شما به اجمال مطلبی را نقل کردید.
تلمیذ: نه، طرف می گوید که من ۲۵ سال بیشتر سن ندارم اما در آنجا حس می کردم که در چهل سال پیش حضور دارم.

استاد: بله همه اینها در این است که سیر عادی و جسمانی ما از وقتی است که از مادر متولد می شویم اما در اینکه ما در عالم مثال بودیم و مثال هم مشمول زمان نیست و عالم، عالم ثابتات است که حرفی نیست. وجود مثالی ما که در عالم مثال بوده است، حالا وجود ظاهری نه [این طور نیست]. اینکه می گوید: در چهل سال پیش یعنی در چهل سال مثالی یعنی قبل در عالم مثال.

تلمیذ: در خواب هم به آقای بهجت اظهار بهت می کنند که مرا به چهل سال پیش بردید، می گویند که آقا چنین تعجیبی هم ندارد!

استاد: بله در خواب بود، مثال بوده است، مثال که ایراد ندارد.

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۰ ص ۸۵؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۴۴، با قدری اختلاف.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۹۵.

۳. امثال و حکم (دهخدا)، ج ۲، ص ۷۰۲.

تلمیذ: پس چرا علامه طباطبایی در خودنوشته‌هایشان دارند که من در سال فلان به وجود آمدم، نمی‌گویید که به دنیا آمدم. حاکی از این نیست که حضور سابقه نداشتند؟
استاد: نه نظر ایشان هم این نیست و غیر از این است. ایشان در مثال قائل به همین ثابتات هستند. حالا آن عبارت به وجود آمدم را نمی‌دانم چیست.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ